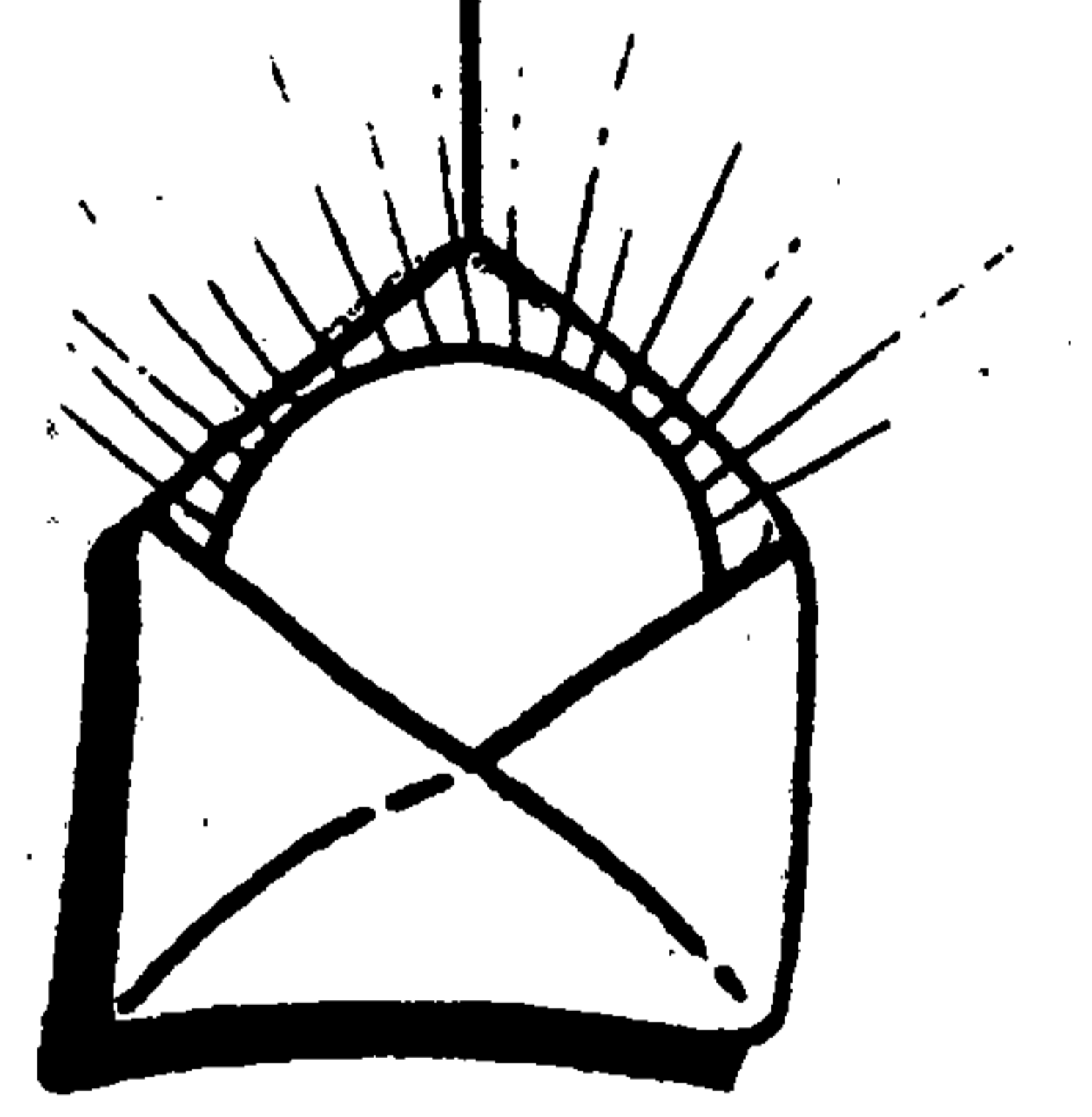


## اشاره:

غیبت، سلب نعمت ظهور و دیدار امام است که در اثر بی توجهی‌ها و غفلت‌های بشریت رخ داده است. یکی از اسباب غیبت، همان نشناختن و اطاعت نکردن از وجود معصوم است. این معنا، صبغهی روشن تاریخ امامت است؛ یعنی، در هیچ زمانی، امام، آن طور که باید، شناخته نشد و در نتیجه، اطاعت نشد، و لذا در عین ظهور، غائب بود. رفتارها و عملکرد بشریت، عامل غیبت بوده است و تغییر و اصلاح این رفتارها، می‌تواند مهم‌ترین عامل برای ظهور باشد.

## غیبتی در حضور

دکتر نیکو دیالمه



انظار

۲۵۲

سال دوم / شماره‌ی ششم / زمستان ۸۱

حکمت و فلسفه‌ی خلقت، از دیر باز، فکر بشر را به خود مشغول کرده است. تفکر و اندیشه‌ای متین و قانع‌کننده در این امر، می‌تواند آرام‌بخش وجود انسان در دریای متلاطم این دنیای مادی گردد. به همین دلیل، پروردگار متعال، در کلام‌اش، از این هدف سخن گفته است. می‌فرماید: «و ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون»؛ «جن و انس را خلق نکردم، جز برای این که مرا پرستش و اطاعت کنند.»

بنابراین، از نظر قرآن، هدف و غایت خلقت، بندگی پروردگار متعال است. در عالم هستی، هیچ رتبه‌ای بالاتر از آن نیست، ضرورت تحقق این هدف، از دو جهت قابل تأمل است: جهت نخست آن که اگر هدف خلقت انسان، بندگی و طاعت مبدأ هستی است، آن بندگی و اطاعتی مقصود است که به درجه‌ی کمال برسد و معیار و میزان قرار گیرد و اطاعت و عبادت انسان‌های عادیِ خطا کار و آسیب‌پذیر، نمی‌تواند مصداق اتم و اکمل این هدف الهی باشد، و از آن جا که اطاعت کامل، در گرو معرفت کامل است، لذا این هدف، جز در وجود معصوم تحقق‌پذیر نمی‌کند. پس بدون وجود حجت الهی، هدف خلقت تأمین نمی‌شود و عالم، بیهوده

و عبث خواهد بود. جهت دوم، امر هدایت سایر انسان‌ها است. اگر قرار است که انسان، معنای بندگی پروردگار را بفهمد و در آن مسیر گام بردارد، چنین رشد و آگاهی حاصل نمی‌شود مگر با وجود نمونه‌ی کامل این بندگی، نمونه‌ای که آن طور که سزاوار است، خداوند عالم را اطاعت کند و بندگی او را در لحظه لحظه حیات‌اش نشان دهد.

این، از آن جهت است که نحوه‌ی بندگی پروردگار متعال، اگر بخواهد مورد قبول ذات مقدس‌اش قرار گیرد، باید از ناحیه‌ی خودش ارائه گردد. در واقع، انسان‌ها، به حال خود رها نشده‌اند که هر طور بخواهند او را بندگی کنند، بلکه در این باره، هم هدف روشن و تعیین شده است و هم راه رسیدن به آن هدف. راهی که برگزیدگان الهی در حیات خود نشان دادند و دیگران باید دلیل بندگی حق را، از این نمونه‌های کامل بیاموزند.

در حقیقت، راه رسیدن بشر به این مرتبه‌ی عالی، در نگاه و اقتدای به آن عبادت کامل است، به گونه‌ای که اگر کتاب‌های آسمانی، به تنهایی، متولی نشان دادن این راه می‌شدند، کافی نبود، بلکه حقیقت آن مفاهیم، باید در وجودی شکل می‌گرفت و باز می‌شد و معنا می‌یافت؛ یعنی، اگر نزدیکی به پروردگار متعال و بندگی او، در مفاهیمی مانند ایمان، توکل، صبر، زهد، ایثار، ... مطرح شده است، لازم است که این مفاهیم، در وجود انسانی در صحنه‌ی عمل نشان داده شود تا بشریت، واقعیت آن را درک، و به او اقتدا کند. این بستر، هیچ جایی جز وجود معصوم نبوده است. بنابراین، ضرورت وجود امام در عالم هستی برای هدایت انسان‌ها است و بدون وجود چنین تحقق عملی، بندگی خدا در عالم بی‌معنا خواهد بود.

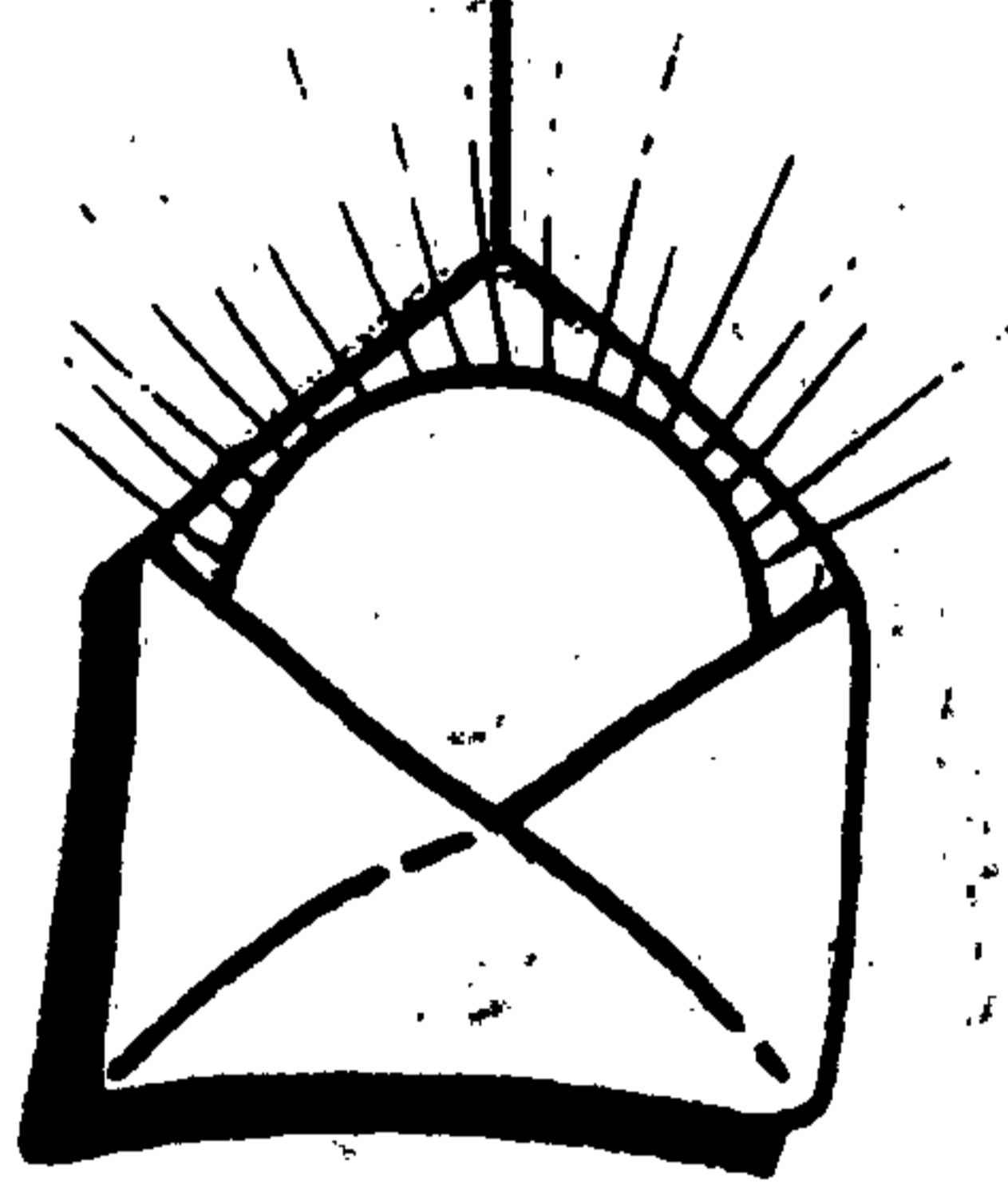
باید در هر عصری، غایت خلقت، آن مصطفی و مجتبی‌ای الهی، حضور داشته باشد تا با حیات‌اش، اطاعت خدا معنا یابد و دیگران به واسطه‌ی او، راه بندگی را بیاموزند. ضرورت معرفت امام نیز دقیقاً به همین مسئله باز می‌گردد:

«مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»

«هر کس بمیرد و امام زمان‌اش را نشناسد، به مرگ جاهلی مرده است.»

یعنی، امام، راه عملی پیموده شده‌ی بندگی خدا است: «أنتم الصراط الأقوم»<sup>۲</sup>، لذا شناخت او، شناخت راه است و شناختن او، مساوی با ماندن در جاهلیت، یعنی فضای ره گم‌کردگان.

به همین جهت است که اگر آن حجّت الهی، روی زمین نباشد، وجود هیچ انسان دیگری معنا نخواهد داشت. در آن صورت، عالم، به کلاس بدون مربّی و معلّمی می‌ماند که شاگردی



انظار

۲۵۳

سال دوم / شماره‌ی ششم / زمستان ۸۱

در آن، بی مفهوم است. در واقع، مادامی که شاگرد بودن را بپذیریم، ضرورت وجود مربی، همچنان باقی است، مگر آن که شاگردی خویش را فراموش کنیم یا از اساس انکار کنیم: «انّ الانسان لیطغی أن رآه استغنی» (علق: ۶ - ۷) اما واقعیت، این است که حتی اگر انسان به خیال استغنا نیز جایگاه خویش را فراموش کند، این، به مفهوم عدم نیاز او به مربی و مذکر نخواهد بود. انسان، از آن جهت که انسان است و دارای هوای نفس، نیازمند تربیت و تذکر دائمی است و از همین جهت، نیازمند شاگردی مکتب وحی است، چه در عصر اولیّه زیست کند و چه در عصر علم و فن آوری. رشد عقلی و افزایش آگاهی های او، نه تنها او را از این امر بی نیاز نمی کند، بلکه ضرورت استمرار مربی و مذکری الهی را برای او به اثبات می رساند، ضرورتی که حیات همه ی عالم به وجود او است: «لولا الحجة لساخیت الأرض بأهلها؛<sup>۴</sup> اگر حجّت در روی زمین نباشد، زمین اهلش را فرو خواهد برد.»<sup>۵</sup>

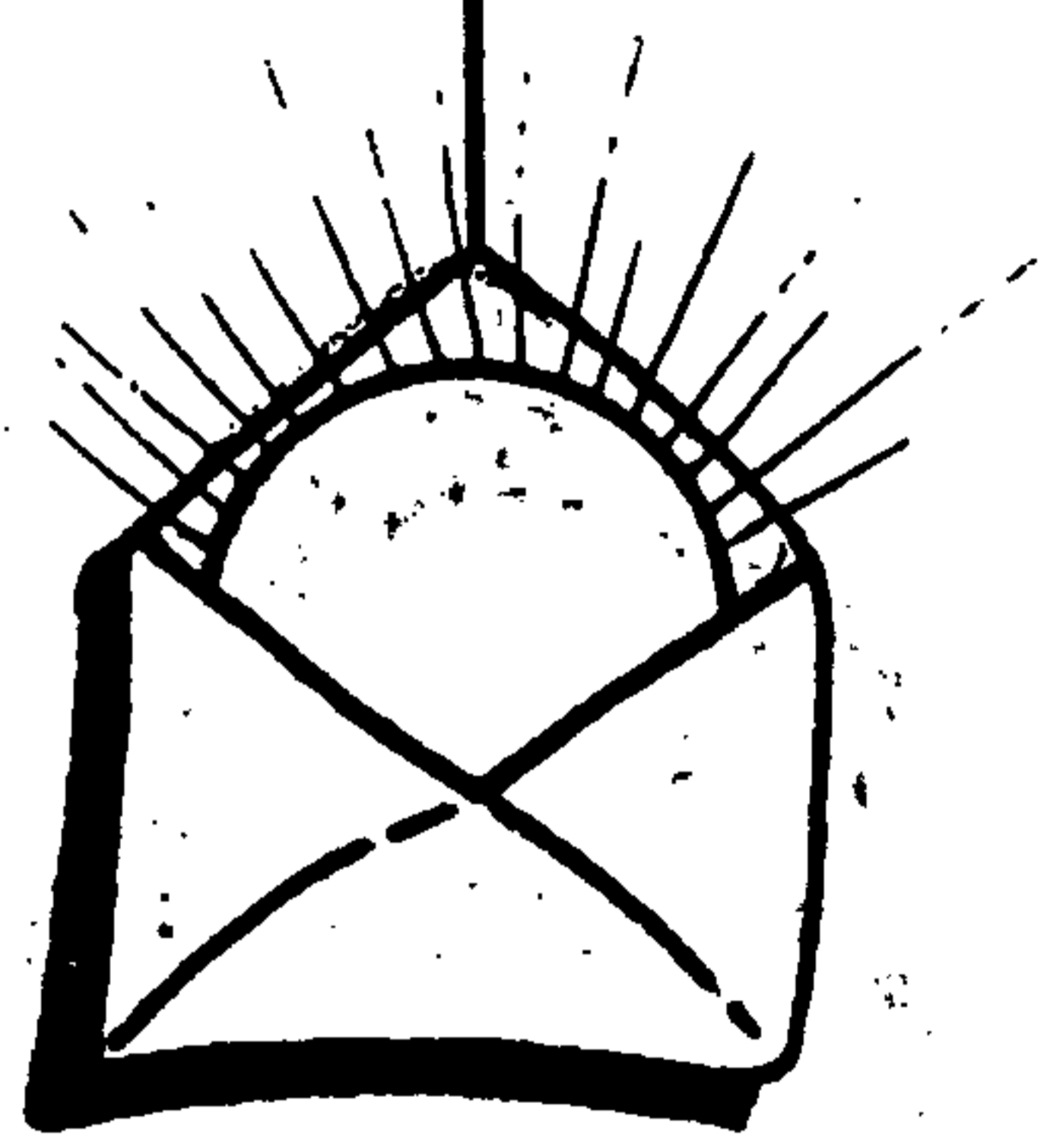
بنابراین، تنها، در پرتو وجود امام و بندگی کامل او نسبت به پروردگار متعال است که لطف و فیض الهی بر عالم هستی نازل می شود. در واقع، بالاترین و افضل فیوضات الهی، فیض هدایت است که به برکت وجود امام، یعنی آن تجسم اطاعت کامل، نمود می یابد و انسان ها به واسطه ی او هدایت می شوند. این، مهم ترین معنا برای واسطه ی فیض بودن امام است.

بنابراین، امام، چه ظاهر باشد، چه غایب، چه چشم ها او را بشناسند و چه نشناسند، او، معنا بخش عالم هستی و بندگی خدا، بلکه قوام خانه ی دنیا است.

اما گاه از خود می پرسیم: «اگر حقیقت عالم وجود، به او معنا می یابد و او است که وجودش نشان دهنده ی راه است، پس چرا اکنون غایب است؟ فلسفه ی غیبت چیست؟ و چه شد که بشریت به غیبت مبتلا گشت؟».

قطعاً، غیبت، به معنای عدم وجود امام نیست، بلکه غیبت، تنها، عدم ظهور است و نه عدم حضور. چون حضور دارد، پس همه ی وظایفی را که به حکم امامت می بایست نسبت به بشریت انجام دهد، انجام خواهد داد؛ چون حضور دارد، معنا بخش عالم هستی است؛ چون حضور دارد، نگران امت خویش است؛ چون حضور دارد، باب هدایت ره گم کردگان است و در رفع مشکلات امت می کوشد، هر چند آنان، خود، این مطلب را در نیابند و ولی نعمت خود را نشناسند. اما شناختن حقیقت، مطلب را تغییر نمی دهد.

در واقع، امامت، مجموعه رفتارهایی است که وقتی در وجودی شکل گرفته و تجلی



انظر

۲۵۴

سال دوم / شماره ی ششم / زمستان ۸۱

یافته است او را امام می‌نامیم، همان طور که «مادری» یک اسم نیست، یک منصب نیست، مجموعه رفتارهایی سرشار از لطف و عطوفت و تربیت است که در هر کس باشد او را «مادر» می‌نامیم، لذا امام نمی‌تواند امام باشد و نگران بشریت نباشد، نمی‌تواند امام باشد و هدایت نکند، نمی‌تواند امام باشد و رفع مشکلات نکند....

به همین دلیل است که در زیارات، امام را به عنوان چشم خدا در میان خلق‌اش خطاب می‌کنیم: «السلام علیک یا عین الله فی خلقه»<sup>۶</sup>

علی (علیه السلام) در خطاب‌اش به یکی از یاران می‌فرماید: «ای رمیده! هیچ مؤمنی در شرق و غرب زمین از ما غایب نیست.»<sup>۷</sup>

خورشید، چون حقیقت‌اش، نورافشانی است، حتی اگر در پس ابرها هم باشد، عالم را با نورش و گرمایش بهره‌مند می‌کند، به طوری که روز ابری، هرگز، مانند شب تاریک نیست، گرچه با روز آفتابی نیز متفاوت است. درست به همین دلیل است که وقتی راوی از امام صادق (علیه السلام) سؤال می‌کند: «کیف یتتفع الناس بالحجة الغائب المستور؟»، امام پاسخ می‌دهد:

كما یتتفعون بالشمس اذا سترها السحاب؛<sup>۸</sup>

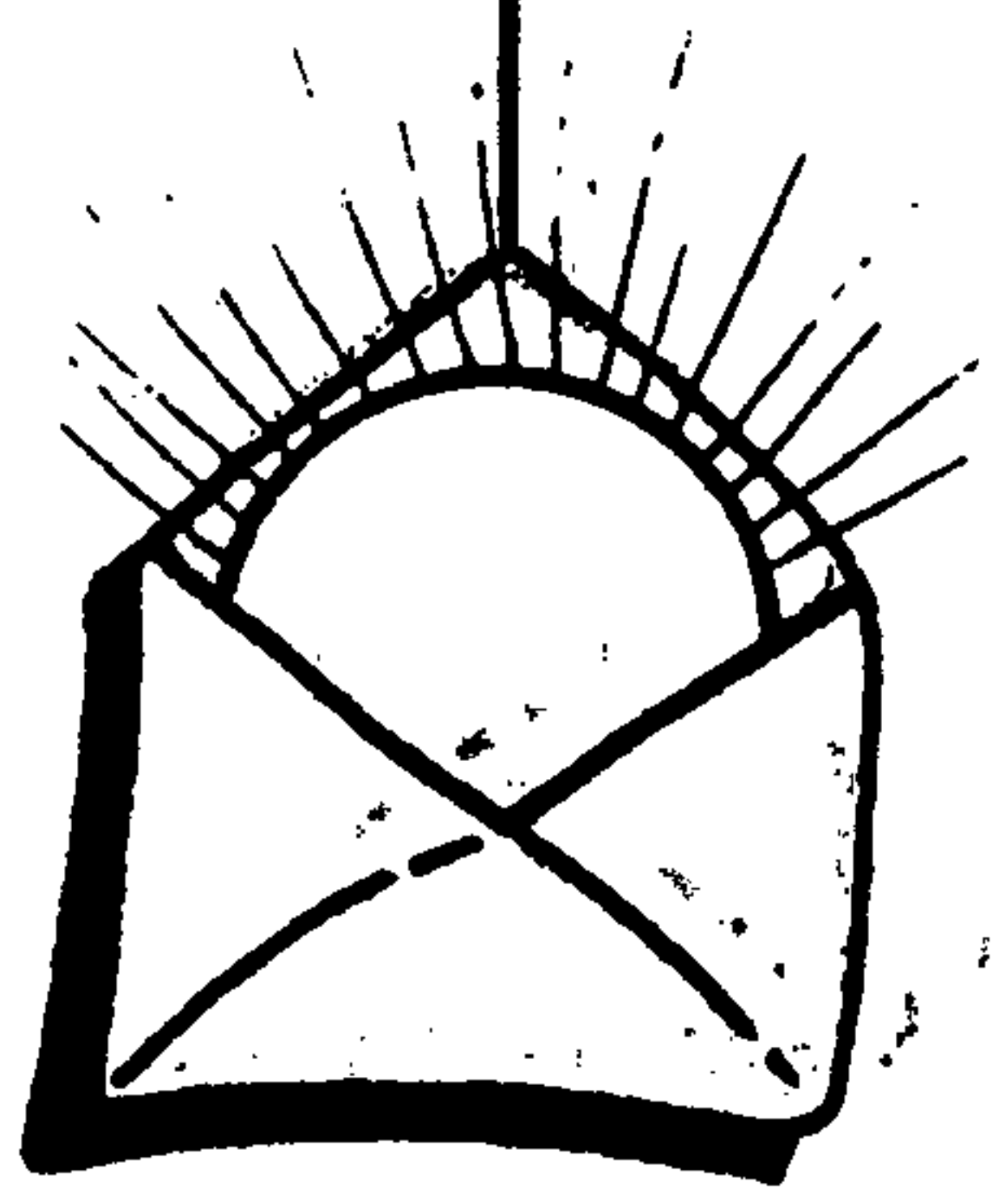
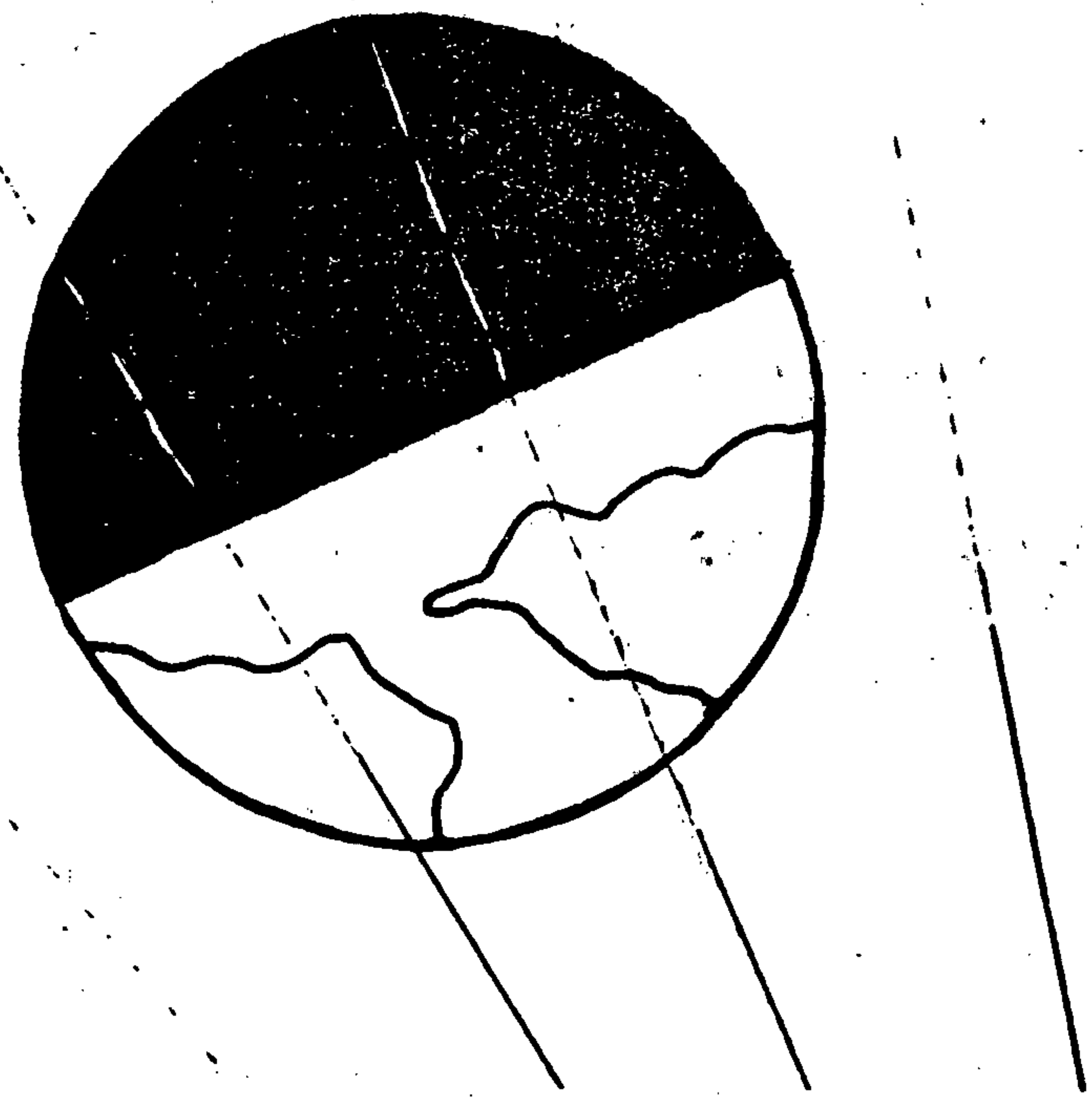
همان گونه که از خورشید، چون در پس ابرها قرار می‌گیرد، بهره‌مند می‌شوند.

همان طور که اثر وجودی خورشید در پس ابر، برای هیچ کس قابل انکار نیست، اثر وجودی امام در عالم آفرینش و برای تک تک انسان‌ها، قابل انکار نیست، هر چند که شاید صاحبان معرفت، این اثر را بیش‌تر درک کنند.

بنابراین، وقتی از فلسفه‌ی غیبت سؤال می‌کنیم، منظورمان این نیست که «چرا آن غایت هستی نیست؟»، بلکه می‌خواهیم بدانیم که این حضور بی‌ظهور، چرا اتفاق افتاد.

غیبت، امری است که ریشه‌ها و زمینه‌های آن را باید قبل از وقوع‌اش، در رفتار انسان‌ها یافت. اگر با تدبّر و تحقق، این جست‌وجو انجام پذیرد، ما را به حقیقت غیبت رهنمون خواهد ساخت.

واقعیت، این است که غیبت، یک امر دفعی و ناگهانی نبوده است، بلکه مفهومی از غیبت،



انظار

۲۵۵

سال دوم / شماره‌ی ششم / زمستان ۸۱

به طور تدریجی، در طول تاریخ جریان داشته است و سرانجام، در یک نقطه از تاریخ، نمود فیزیکی و عملی یافته است.

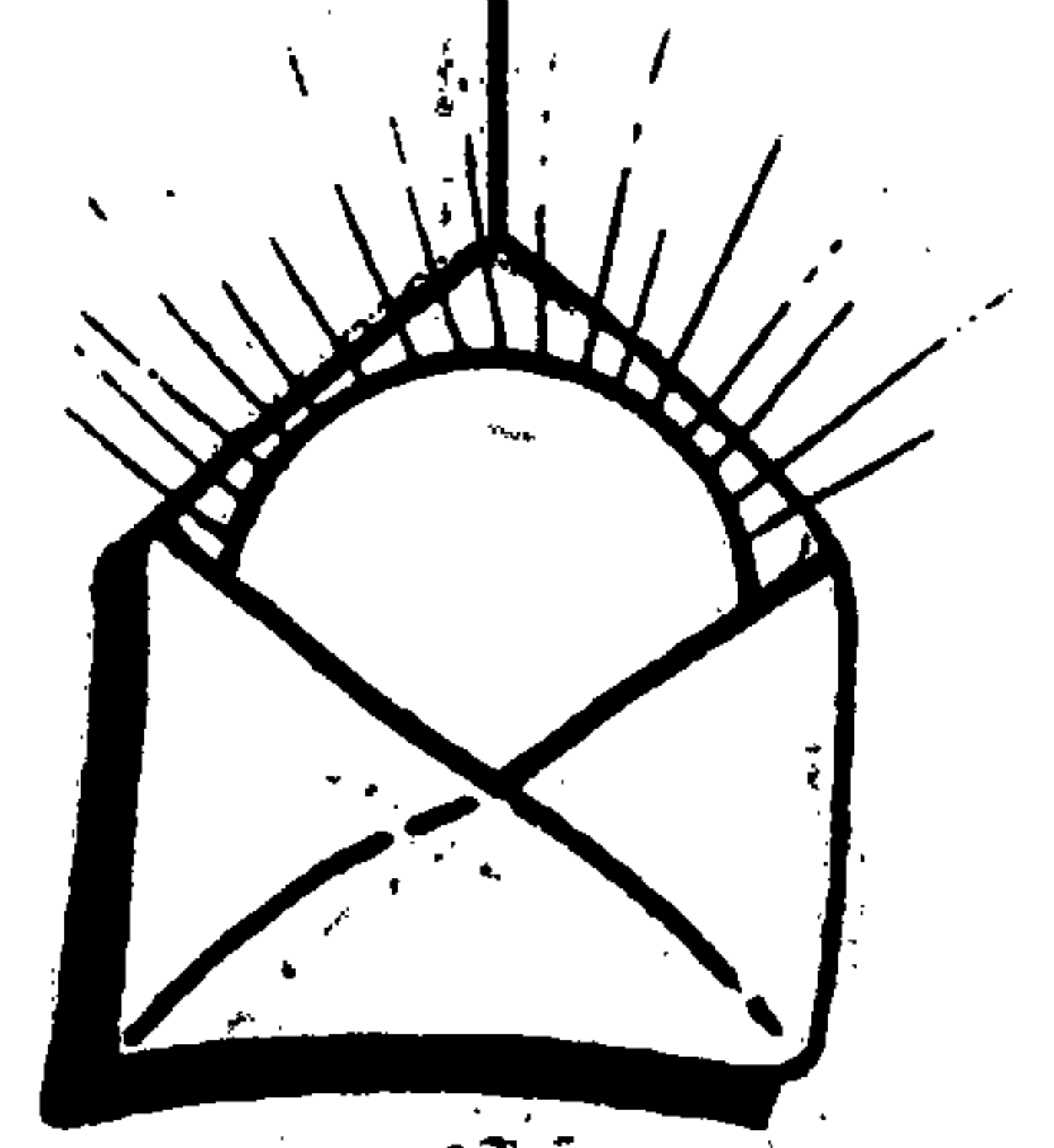
مسئله‌ی شناختن و اطاعت نکردن از وجود معصوم، می‌تواند مفهوم دیگری از غیبت باشد. آن اندازه‌ای که پیامبر و ائمه (علیهم‌السلام) در طول تاریخ شناخته نشدند، می‌توانیم بگوییم، در واقع، از دید مردم غایب بودند. این مفهوم از غیبت، بر تمام تاریخ امامت، سایه افکنده است، بلکه نشانه‌های آن را در زمان خود پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) می‌توانیم بیابیم.

آن جا که پیامبر، مصلحت اسلام را در صلح حدیبیه دید و عزم را بر صلح با مشرکان محکم کرد، آنان که جنگ، خوی همیشگی شان بود و تفاخر عرب سراسر وجودشان را پر کرده بود، به مخالفت برخاستند و گفتند: «ما، طالب جنگ ایم و خواری صلح را نمی‌پذیریم!» قرآن، از آن صلح، به «فتح آشکار» تعبیر کرده است: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا»

آن جا که پیامبر، در آخرین روزهای حیات اش، فرمان حضور در لشکر اسامه را به مسلمانان داد و بارها و بارها فرمود: «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْ جَيْشِ اسَامَةَ»، آنان که فرمان پیامبر را فرمان خدا نمی‌دانستند و دل‌هاشان به مسئله‌ی خلافت بعد از رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) می‌اندیشید، بهانه آوردند که «چه گونه یک جوان را به فرماندهی خویش بپذیریم؟! و آن زمان که پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در بستر بیماری فرمود: «قلم و دواتی بیاورید تا برای تان چیزی بنویسم که گمراه نشوید»، ندا در دادند: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»!

در این رفتارها که می‌اندیشیم، در می‌یابیم که گویا پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در جامعه‌ی آن روز، غایب بوده است، غیبتی که آخرین نمود واقعی آن، در ماجرای سقیفه تجلی کرد، آن جایی که از همه چیز سخن می‌رود جز آن چه پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) گفته و وصیت کرده بود!

رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) که مسئولیت حفظ و بقای دین بعد از خود را نیز بر عهده داشت، در آخرین سال حیات خود، در حجة‌الوداع، بار دیگر بانندای «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ...» در میان جمع کثیری از مسلمانان، این امر عظیم را به انجام رسانید و با ایشان اتمام حجت کرد، اما عملکرد آنان در فاصله‌ی کمی بعد از وفات پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نشان داد که گویی اصلاً غدیر نبوده است، پیامبر را در آن صحنه ندیده‌اند و کلام اش را نشنیده‌اند!



انظار

۲۵۶

آری، پیامبر متصل به وحی و تعیین شده از جانب خدا، غایب است و آن چه برای بسیاری ظهور دارد، حاکمی است که از پیش خود رأی و نظری دارد و دیگران نیز در کنار او دارای رأی و نظرند!

به گزاف نگفته ایم، اگر بگوییم، جامعه‌ی آن روز، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را آن گونه که باید، نشناخت، چون نشناخت، اطاعت نکرد و چون اطاعت نکرد، سودی نبرد. بعد از وفات پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آن روز که علی (علیه السلام) به همراه زهرا (علیها السلام) به در خانه‌ی مهاجران و انصار رفت و از آنان برای یاری خود و دفاع از حق امامت دعوت کرد، کسی ندای او را اجابت نکرد... تا آن جایی که امامی که برای ساختن جامعه‌ی بشری آمده بود، بیست و پنج سال در اطراف مدینه، نخل خرما کاشت و قنات حفر کرد! گویا، جامعه‌ی آن روز، انسانی برای ساخته شدن ندارد و با امام خود معامله‌ی غایب را می‌کند!

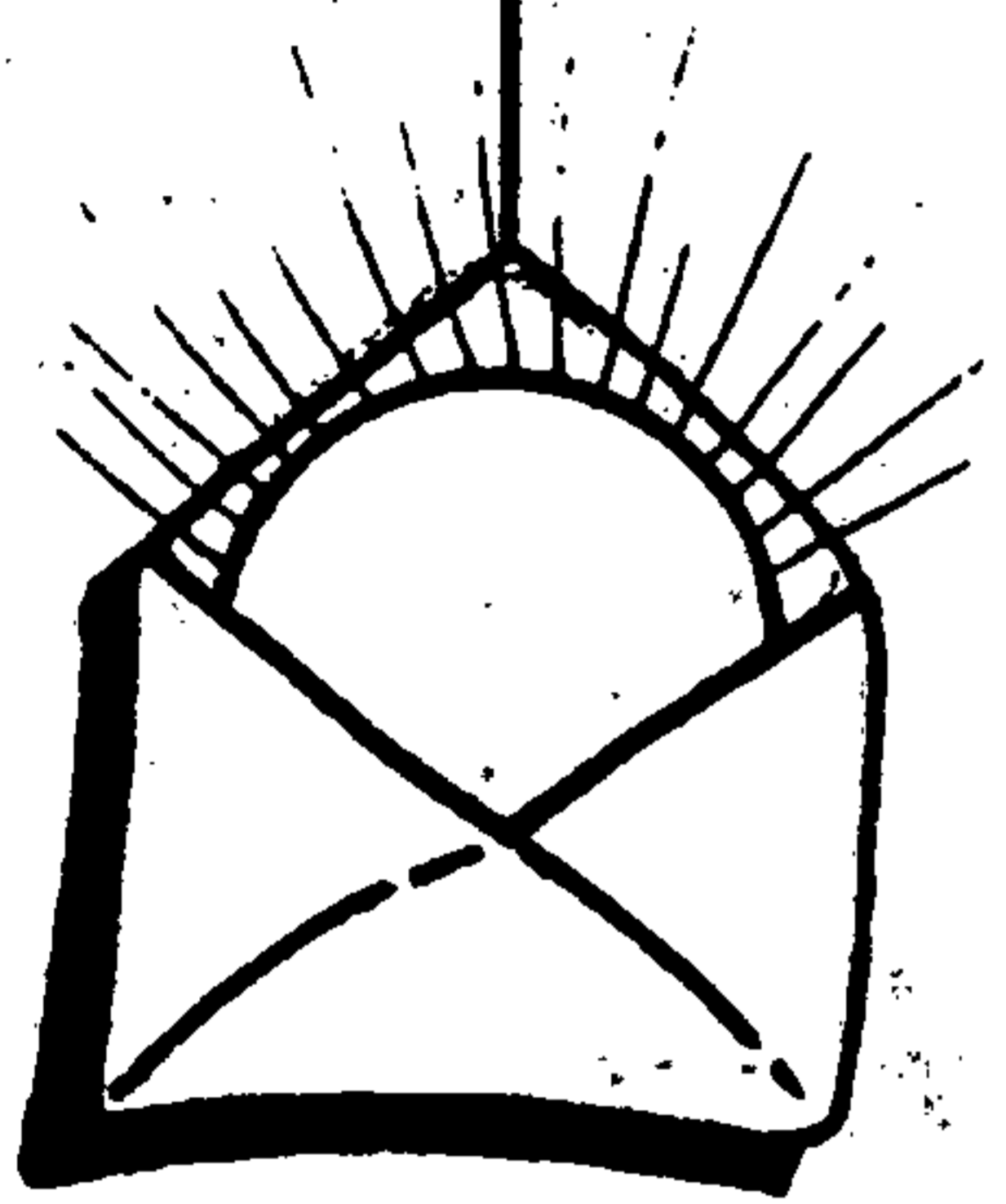
آن گاه که مردم، خود، از ظلم و تبعیض خلفا به ستوه آمدند و به در خانه امام ریختند و با او بیعت کردند، همانان، چون امام، حکومت و ولایتی را که ایشان انتظار داشتند، به صاحبان امتیازات اعطا نکرد، بر وی شمشیر کشیدند و جمل را به راه انداختند، و چون در جنگ با معاویه، قرآن‌ها بر سر نیزه شد، نصیحت‌های آن قرآن مجسم، در گوش‌های سنگین‌شان اثر نکرد و گفتند: «ای علی! یا بگو مالک اشتر باز گردد و یا با تو خواهیم جنگید.»!

آری، امام (علیه السلام) در صفین، از جمعی از لشکریان خود، شکست خورد که اساساً تفاوتی با لشکریان معاویه نداشتند! آنان، بعد از نتیجه‌ی حکمیت، اهداف شیطانی خود را با زمزمه‌های قرآنی آمیختند و در برابر امام خویش، نهر روان را به راه انداختند. امام، بعد از پیروزی بر نهروانیان، آنان را به جنگ با معاویه طلبید، بهانه آوردند و تخلف کردند تا آن جا که امام (علیه السلام) فرمود:

«لَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَرْكُمُ وَلَمْ أَعْرِفْكُمْ»؛<sup>۱</sup>

«ای کاش شماران دیده بودم و نمی‌شناختم! بارها! مرا از اینان بگیر و بدان را برایشان بگمار و آنان را از من بگیر و بهتر از آنان را به من عنایت کن.»<sup>۱</sup>

در عصر امام مجتبی (علیه السلام) نیز همین سپاهیان، لشکر امام بودند که به راحتی، با پول معاویه، تطمیع می‌شدند و امام را تنهایی گذاشتند... آن چنان که امام، تنها راه افشای چهره



اظهار

۲۵۷

سال دوم / شماره‌ی ششم / زمستان ۸۱

دروغین معاویه زادر صلح با او دید، گرچه حتی بسیاری از نزدیکان امام، این پیروزی بزرگ را درک نکردند و با ایشان، به این تعبیر سخن گفتند: «السلام عليك يا مذل المؤمنين»!

چون زمان به عصر امام حسین (علیه السلام) رسید، در حالی که پای حتی یک نفر از لشکریان شام به کربلا نرسیده بود، امام مسلمانان، در مقابل همانانی قرار گرفت که برای وی نامه فرستاده بودند و از او دعوت کرده بودند...

امام سجاد (علیه السلام) نیز بالاترین معارف و مفاهیم دین را در قالب دعا بیان می کرد؛ چرا که جامعه، بستری برای شنیدن این معارف نبود.

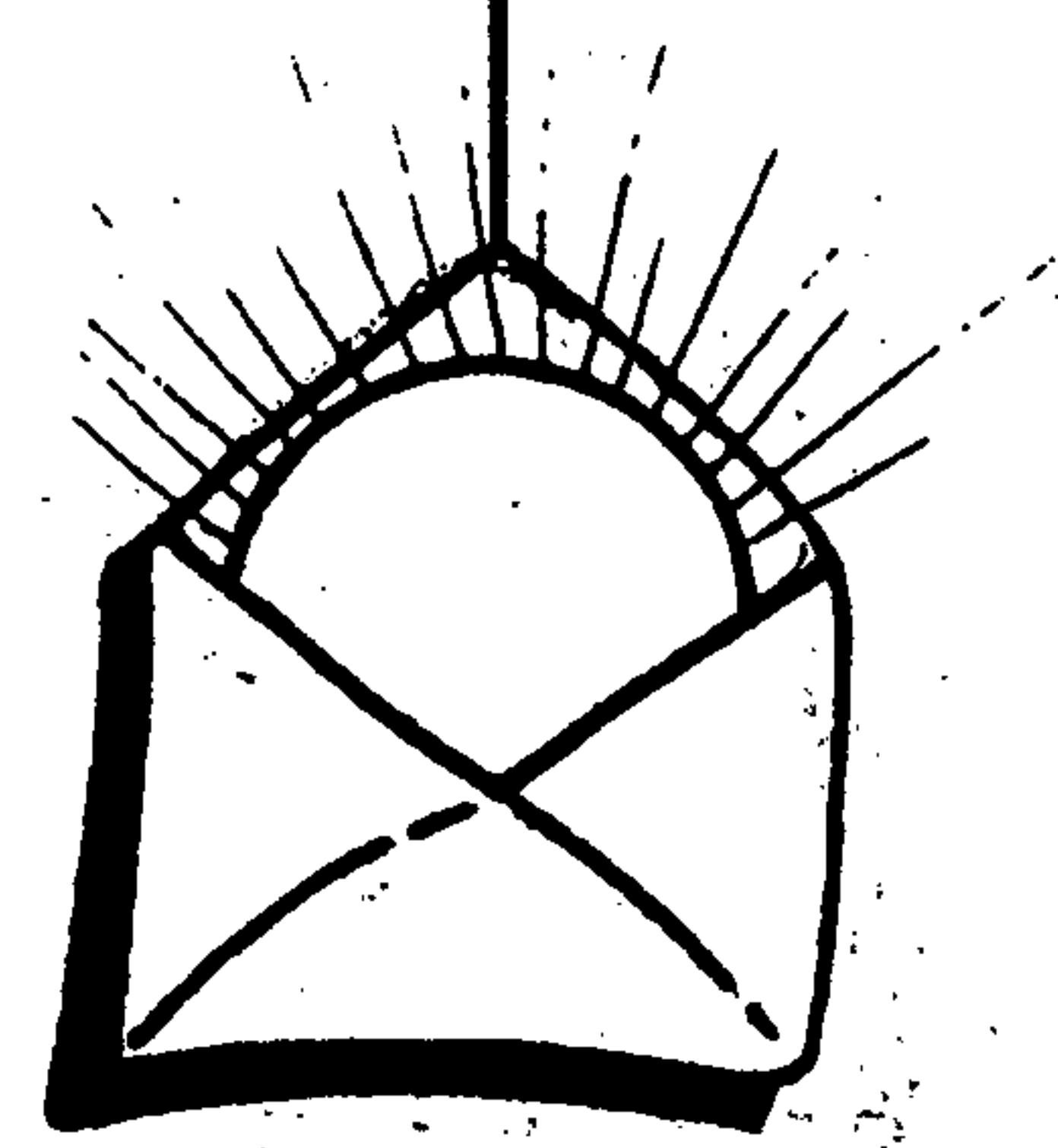
زمان امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) گرچه زمینه را برای بهره گیری علمی از این دو بزرگوار بسیار مساعد می بینیم، اما بسیاری از انبوه حاضران در مجلس امام، کسانی هستند که هم به جلسات مالک بن انس می روند و هم نزد امام صادق (علیه السلام) می آیند و تفاوتی هم میان این دو حس نمی کنند! همانان که خود، قطره ای از دریای علم امام را بر گرفتند، در مقابل او مکتب ساختند!

امام رضا (علیه السلام) در شهر نیشابور، همه حقیقت دین را در یک جمله بیان فرمودند. گفتند: «کلمة لا اله الا الله حصني فمن دخل حصني امن من عذابي، لکن بشرطها و شروطها و انا من شرطها».

در این مقارنه ی زیبا و پر معنای توحید و ولایت، غربت و غیبت امامت در جامعه ی آن روز را متذکر شدند، به طوری که اگر مردم عالم، همین یک کلام را می فهمیدند و عمل می کردند، هدایت می شدند.

از زمان امام جواد (علیه السلام) تا زمان امام حسن عسکری (علیه السلام) این نشناختن و عدم توجه و بهره گیری، بیش از هر زمان دیگری، مشهود است. همین که تاریخ، خالی از بسیاری از رفتارها و عملکردهای این بزرگواران است، خود، شاهد این مدعا است که جامعه ای که می بایست به رفتار و حرکات امام و هادی خود توجه می کرد، الگو می گرفت و نقل کرد، نگاه اش به سمت امام نبوده است و با او معامله یک غایب را کرده است!

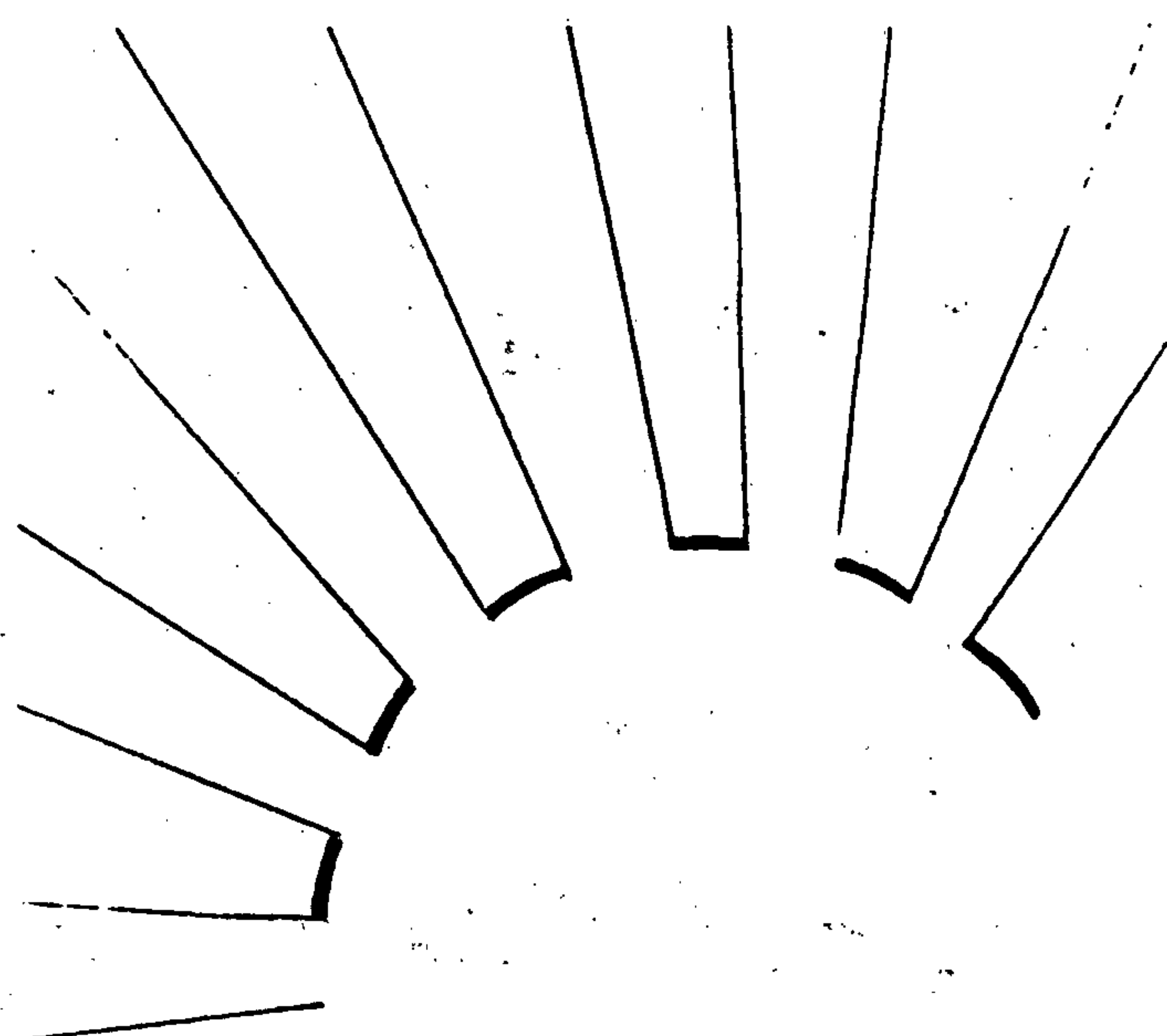
با کمی تدبّر در این نمونه ها، در می یابیم که مردم، تا در کنار ائمه بودند، معنای نیاز به امام را درک نمی کردند، گرچه



انظار

۲۵۸

سال دوم / شماره ی ششم / زمستان ۸۱





هرگاه به مشکلی جدی بر می خوردند، از خلفا گرفته تا مردم عادی، به ائمه (علیهم السّلام) رجوع می کردند، اما این رجوع، همیشگی و دارای پشتوانه معرفتی نبود؛ چرا که هیچ وقت به امام، به عنوان تنها راه هدایت و نجات، نمی نگریستند (همچون بسیاری از انسان های امروز). این، همان است که حضرت امیر (علیه السّلام) در روایتی می فرماید:

اللّهم... انک لا تخلی أرضک من حجة لک علی خلقک ظاهر لیس بالمطاع أو خائف مغمور...!

بارها! تو، زمین ات را از حجت بر خلق ات، خالی نمی گذاری. او، یا ظاهر و آشکار است، ولی مطاع مردم نیست و یا خائف و ناشناخته است.

بنابراین، غیبت، در مفهوم شناختن امام، صبغهی روشن تاریخ امامت است. به همین دلیل، آن گاه که جوامع بشری، از امام روی گردانند و نخواستند اطاعت کنند تا بهره ببرند، اراده ی الهی، بر این تعلق گرفت که این بار، روی امام از جامعه پنهان داشته شود تا بشریت محتاج و نیازمند به امام، این نیاز را درک کند:

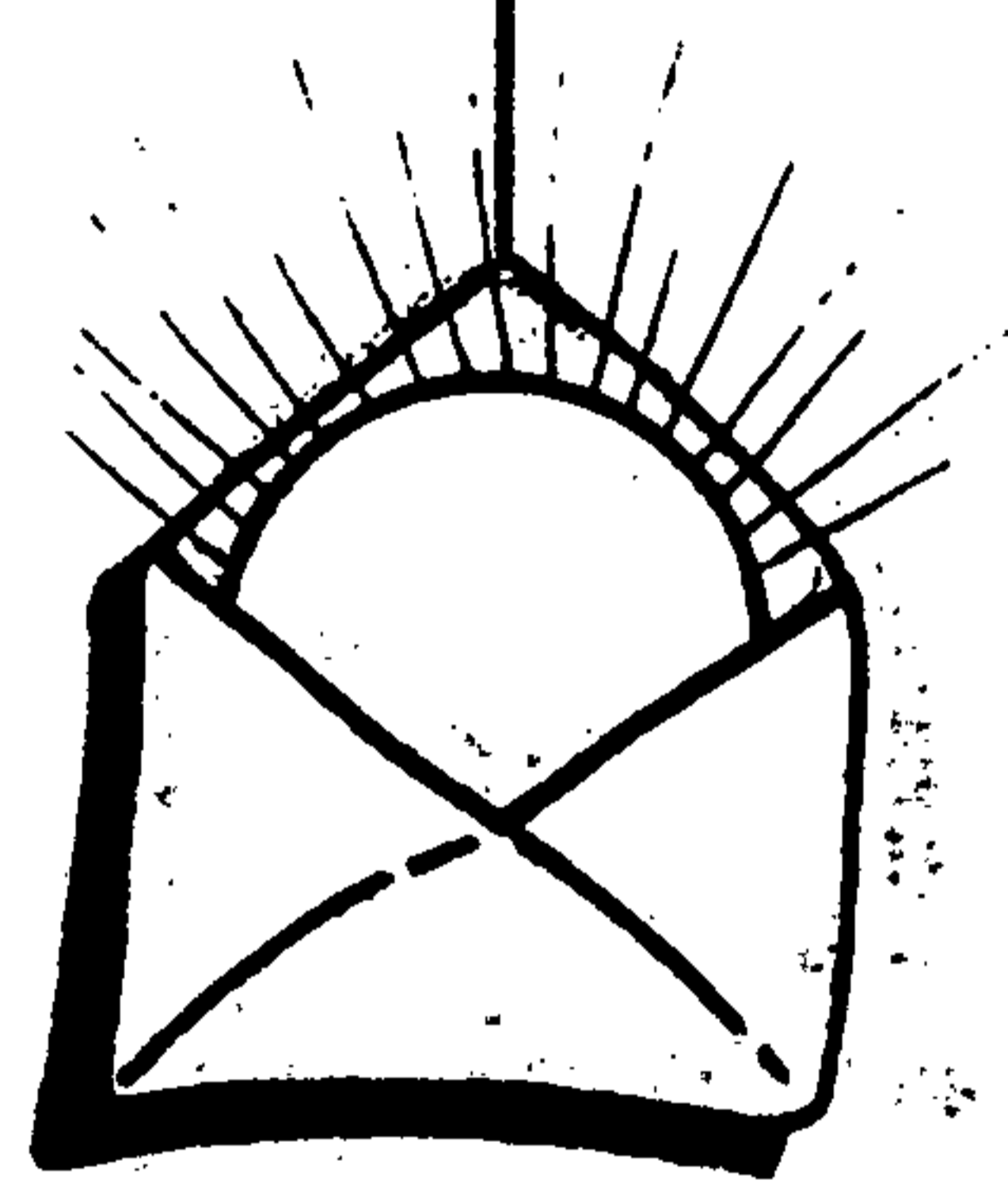
«اذا غضب الله تبارک و تعالی علی خلقه نحانا عن جوارهم»<sup>۱۲</sup>؛ وقتی خداوند متعال، بر خلق اش غضب کند، ما (اهل بیت) را از جوار آنان دور می کند.

پس غیبت، حاصل رفتارها و عملکرد بشریت بوده است و تغییر و اصلاح این رفتارها، می تواند خود، مهم ترین عامل ظهور باشد.

به عبارت دیگر، ظهور، با تغییر و دگرگونی فکری و عملی ما صورت می گیرد؛ چرا که «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بأنفسهم»<sup>۱۳</sup>؛ خداوند، سر نوشت هیچ قومی را تغییر نمی دهد مگر این که خود را تغییر دهند.

نکته ای که نباید فراموش کنیم، این است که گرچه غیبت، سلب نعمت ظهور و دیدار امام است و در واقع، اثر بی توجهی ها و غفلت های بشریت بوده است، اما از بعد دیگر، مقدمه ی یک کمال است؛ چرا که غیبت، می تواند مقدمه ی یک احساس نیاز در مردم باشد.

بهرتر است برای روشن شدن مطلب، مثالی بزنیم. انسانی را در نظر بگیرید که در خانه ی خود، آب روانی را در اختیار دارد، به طوری که هر زمانی که بخواهد می تواند از آن آب بهره مند گردد، اما او، مادامی که در کنار آب بوده است، قدر آن را ندانسته و استفاده ی لازم را از آن نکرده است، اما همین انسان، چون آب قطع گردد، احساسی در او زنده می شود. آن احساس، نیاز به آب است. این احساس به صورت یک امر جدی و واقعی، در درون اش ظهور می کند،



انظار

۲۵۹

سال دوم / شماره ی ششم / زمستان ۸۱

به طوری که اگر محرومیت ادامه یابد، فشار تشنگی و... او را وای دارد که به حرکتی بیندیشد و برای دست یابی به آب، تلاش کند و از همه ی ابزارهای ممکن، برای رسیدن به آب کمک می گیرد و دیگران را به یاری می طلبد، حتی جان خویش را به خطر می افکند تا شاید جرعه آبی برای رفع تشنگی بیابد.

در تحمل این رنج ها و سختی ها، به باور دیگری، درباره ی آب دست می یابد. در اثنای کار که با مشکلات دست و پنجه نرم می کند و نمناکی زمین را، به واسطه ی نزدیکی به آب حس می کند، تشنگی اش بیش تر می شود و شوق رسیدن به آب، همه ی وجودش را در بر می گیرد.

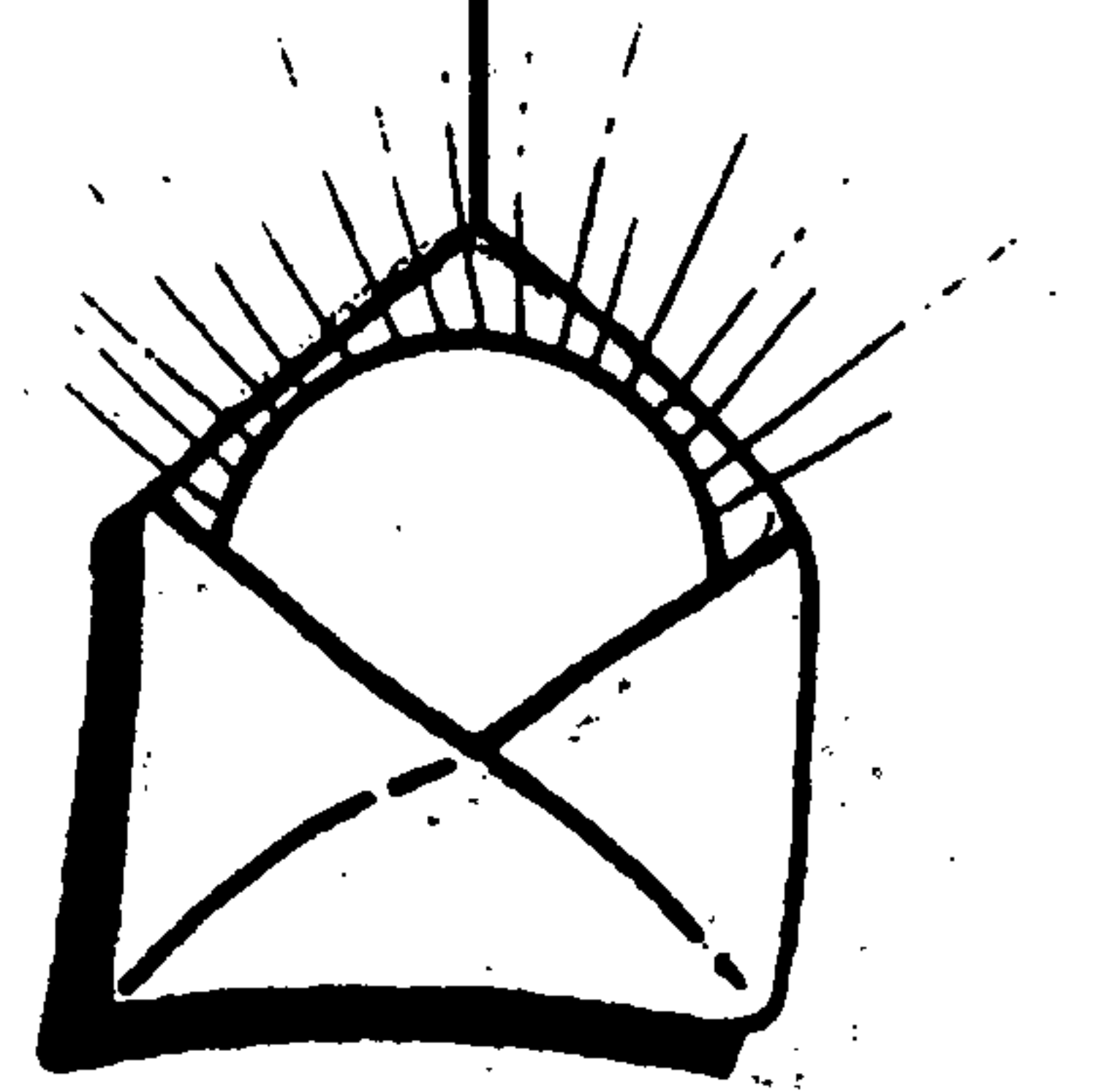
حال انسان عصر غیبت نیز چنین است. وجود امام، آب حیاتی بود که تاریخ گذشته، آن طور که شایسته بود، نسبت به آن احساس عطش نکرد و از آن بهره نبرد. جامعه ی بشری، باید می فهمید که قرآن باید در کنار ولی خدا باشد و آن چه می توانست به بشریت در درک این معنا کمک کند، نفس مسئله ی غیبت بود.

غیبت، عامل یک تلاش ویژه در فهم دین می گردد، نه این که حاصل این تلاش، می تواند جایگزین ظهور امام باشد. غیبت می تواند باعث گردد که در یک محدوده ای، مردم، به طور جدی، به دین بیندیشند، و برای دست یابی به آن، تلاش کنند و با واقعیت ها روبه رو شوند تا در نهایت، به نقطه ای نزدیک شویم که عده ای، امام را درک کنند و بخواهند که از او اطاعت کنند. لذا شک نداریم که اگر امروز، ظهور امام تحقق یابد، سوالات بسیاری از مردم، دیگر از سنخ سوالاتی که در آن عصر از حضرت امیر (علیه السلام) پرسیدند، نخواهد بود.<sup>۱۴</sup>

بنابراین، غیبت، می تواند احساس نیازی را در بشر زنده کند که اگر واقعی باشد، همان مفهوم انتظار است. انتظار، هیچ چیزی جز احساس یک عطش و حرکت برای رفع آن نیست. هر چه قدر که جوامع بشری، پیچیده تر می شوند، این نیاز و عطش، خود را بیش تر نشان می دهد. در واقع، انتظار، مرحله ای از کمال بشر است که مقدمه اش، نیاز، و واقعیت اش، تلاش و حرکت برای دست یابی به راه هدایت و اطاعت آن است. به همین دلیل است که انتظار را «أفضل العبادة»<sup>۱۵</sup> نامیده اند.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ وَهُوَ مُنْتَظَرٌ لِهَذَا الْأَمْرِ كَمَنْ هُوَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فِسطاطِهِ؛ لَا، بَلْ كَمَنْ قَارَعَ مَعَهُ بِسَيْفِهِ؛ لَا، وَاللَّهِ! الْأَكْمَنُ اسْتَشْهَدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)»<sup>۱۶</sup>؛



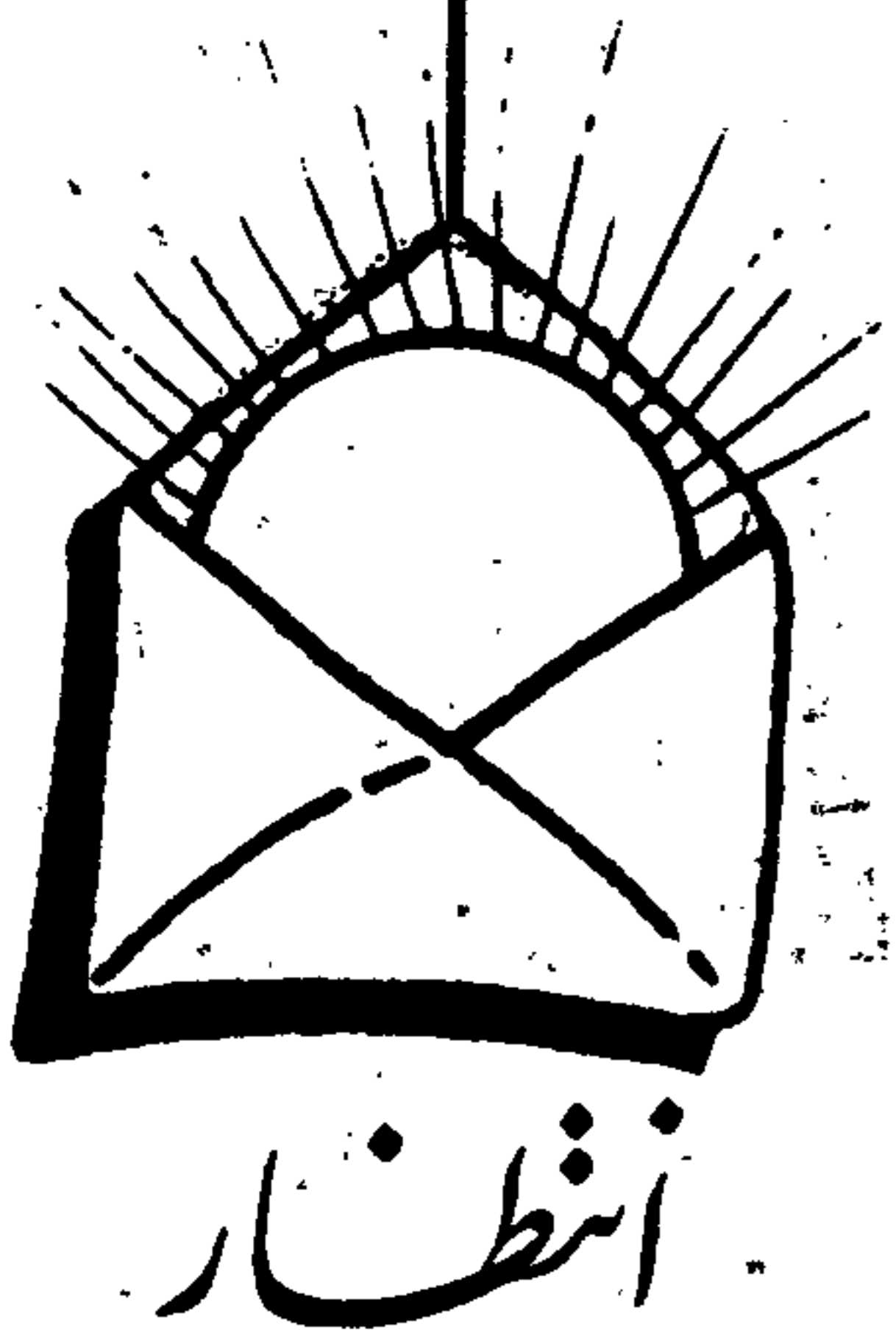
انتظار

۲۶۰

سال دوم / شماره ی ششم / زمستان ۸۱

هر کس از شما بمیرد، در حالی که منتظر امر ظهور باشد، مانند کسی است که با حضرت قائم (علیه السلام) در خیمه‌ی ایشان بوده است؛ نه، بلکه، مانند کسی است که همراه با حضرت شمشیر بزند؛ نه، به خدا قسم اینست مگر مانند کسی که همراه رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) شهید شده است.

در همین باره می‌توانیم بگوییم که منتظر واقعی و مشتاق ظهور، کسی است که از یک طرف، بیش‌تر به دنبال فهم دین و شناخت آن است و از طرف دیگر، پیوندی گسست‌ناپذیر با اهداف و آرمان‌های امام موعود خود دارد، به طوری که در راه آن اهداف، گام برمی‌دارد و جهت‌گیری‌ها و گرایش‌هایش در چهارچوب آن اهداف شکل می‌گیرد. جامعه‌ی منتظر، اگر انتظاری راستین و صادقانه داشته باشد، دست کم، در حوزه‌ی خود، سعی در رفع مشکلات و نابسامانی‌های مردم می‌کند و خواسته‌ها و آرمان‌های امام موعود را در محیط خود تحقق می‌بخشد. بنابراین، انتظار راستین فرج، از یک طرف، فرج و گشایشی است در فهم دین، و از طرف دیگر، فرجی است در اصلاح کار جامعه و مردم، و این است معنای حدیث: «انتظار الفرج من الفرج».<sup>۱۷</sup>



۲۶۱

سال دوم / شماره‌ی ششم / زمستان ۸۱

انتظار، خود، فرج و گشایش نیست، اما اگر حقیقی باشد، بخشی از فرج خواهد بود؛ چرا که معنایش این است که کسانی، در جهت فهم دین گام بردارند و به آن عمل کنند و جامعه را به آن سمت سوق دهند، و در نهایت، به آن درجه‌ای برسند که بخواهند امام را اطاعت کنند، همان چیزی که در زمان ظهور ائمه در گذشته بسیار کم بود.

امری که در کنار همه‌ی این تلاش‌ها و حرکت‌ها، نقش اساسی دارد، مسئله‌ی دعا در حق ظهور است. روشن است که دعا، نباید لقلقه‌ی زبان باشد؛ چرا که دعای فرج، بدون حرکت و تلاش، به مصداق «الداعي بلا عمل كالرامي بلا وتر»<sup>۱۸</sup> سودی نخواهد داشت.

انتظار، هیچ چیزی جز نشان دادن احساس نیاز نیست و این نشان دادن، راه‌های متفاوتی دارد که حرکت و کوشش برای شناخت دین و عمل به آن، یکی از نمودهای آن است و نمود دیگر، دعا و تفرج برای فرج است. فرمودند:

«اکثروا الدعاء بتعجيل الفرج؛ فان ذالك فرجکم»<sup>۱۹</sup>

«برای تعجیل فرج زیاد دعا کنید؛ زیرا، همین، فرج شما است.»

بنابراین، هرگاه مردم، احساس نیاز کنند و این نیاز را در عمل نشان دهند، وعده‌ی الهی تحقق خواهد یافت. در آن زمان، بزرگ‌ترین بهره‌ای که مردم منتظر از امام غایب می‌برند، آن

است که ذکرش و یادش، آنان را رشد می دهد و تفکر و آگاهی آنان را ارتقا می بخشد. در واقع، ما، در انتظار یک بذری که در آینده کاشته شود و درختی پدید آید و میوه ای به بار دهد، نیستیم، بلکه ما، انتظار میوه ای رسیده را می کشیم که هر لحظه می تواند در دستان ما باشد.

بنابراین، انتظار ظهور، دور از دسترس نیست. انتظار، در تمامی لحظه ها است، لحظاتی که در آن، امیدی نهفته است که می تواند مانع از گناه و عامل شوق به طاعت و بندگی خدا و مقاومت و پایداری در مقابل ناملایمات باشد.

۱. ذاریات: ۵۶.
۲. بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۸۹.
۳. زیارت جامعه ی کبیره.
۴. اصول کافی، ج ۱، باب ۴، ج ۱۰.
۵. در بعضی روایات، دو حجت، از جانب خداوند، برای مردم ذکر شده است: حجت ظاهری، یعنی انبیا و رسل و ائمه (علیهم السلام)، و حجت باطنی یعنی عقل. تحف العقول، ص ۲۸۵، امام موسی بن جعفر (علیه السلام). از این جهت، کسانی با الهام از مضامین چنین احادیثی، «حجت»، را در حدیث بالا، به «عقل» معنا کرده اند، در حالی که حتی اگر در صدد جمع احادیث باشیم، لازم است حجت را در مفهوم کلی آن، یعنی ظاهری و باطنی، هر دو، تفسیر کنیم؛ چرا که در حدیث، هیچ قرینه ای، جهت تخصیص دادن «حجت» به «حجت باطنی» - یعنی عقل - وجود ندارد و در صورتی که کلی معنا کنیم، ضرورت وجود حجت ظاهر (امام) همچنان باقی است. علاوه، احادیث دیگری وجود دارد که ما را در تفسیر «حجت» به «امام»، مطمئن می سازد که به نمونه هایی از آن اشاره می کنیم.
- نیاز عقل به وحی و حجت ظاهری، خود، مطلب جداگانه ای است که در جای خود قابل اثبات است :-
- ۱- قال الصادق (علیه السلام): «والله! ما ترك الله الأرض منذ قبض آدم الا وفيها امام يهتدى به الى الله عزوجل و
- هو حجة الله عزوجل على العباد.» (بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۲۳).
- ۲- قال الصادق (عليه السلام): «لولم يبق في الأرض الا رجلين لكان أحدهما الحجة.» (همان، ج ۲۴).
- ۳- اصول کافی، ج ۱، باب ۴، ج ۱۰.
۴. بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۲۱۵.
۵. بضاير الدرجات، باب ۱۶، ج ۱.
۶. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۹۲.
۷. نهج البلاغه، خ ۲۷.
۸. نهج البلاغه، خ ۲۵.
۹. اصول کافی، كتاب الحجّة، باب النادر في حال الغيبة، ج ۳.
۱۰. اصول کافی، كتاب الحجّة، باب في الغيبة، ج ۳۱ (امام باقر (عليه السلام)).
۱۱. رعد: ۱۱.
۱۲. زمانی که حضرت امیر (علیه السلام) بر منبر فرمود: «سلونی قبل أن تفقدونی»، شخصی بزخاست و پرسید: «در سر و روی من، چند موجود دارد؟».
۱۳. منتخب الاثر، فصل ۱۰، باب ۲، ج ۱۶.
۱۴. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۲۶، ج ۱۸.
۱۵. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۳۰.
۱۶. دعا کننده، بدون حرکت و عمل، مانند کمان بدون زه است. بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۳۱۲.
۱۷. کمال الدین، باب ۴۵، ج ۴.

